



«حلقات»

درس ۸۵

استاد: حجت‌الاسلام والمسلمین علم الهدی
آموزشیار :

شهید صدر از آن جا که تضاد بین تکالیف رادر ناحیه امتثال دانسته و حل این تضاد را در گرو اشتراط تکلیف به عدم اشتغال به ضد می دانند، به طرح نظریه ترتب روی آوردند و قدرت بالمعنی الاعم را برای تکلیف شرط کردند. گفتیم اشتراط قدرت بالمعنی الاعم (قدرت تکوینی و عدم ابتلا به ضد مساوی یا اهم) نتیجه حکم عقل است و ثمراتی بر این اشتراط مترتب است.

ثمره نخست خروج تضاد از باب تعارض و دخول در باب تزاحم است و ثمره دوم حاکم شدن قوانین باب تزاحم بین دو تکلیف متضاد است.

ثمره سوم ثابت شدن یک وجوب ترتبی برای تکلیف مهم است، در حالی که در باب تعارض دلیل مرجوح ساقط میشود. در این درس به بررسی بیشتر ثمره سوم و همچنین تبیین ماهیت وجوب ترتبی و نیز مشکل اوامر تعبدی بنابر نظریه مرحوم آخوند خراسانی می پردازیم.

و لا يحتاج إثبات هذا الوجوب الترتبي إلى دليل خاص، بل يكفيه نفس الدليل العام لأن مفاده - كما عرفنا - وجوب متعلقه مشروطاً بعدم الاشتغال بواجب لا يقل عنه أهمية.

و الوجوب الترتبي هو تعبير آخر عن ذلك بعد افتراض أهمية المزاحم الآخر.

و من نتائج هذه الثمرة ان الصلاة إذا زاحمت إنقاذ الغريق الواجب الأهم. و اشتغل المكلف بالصلاة بدلاً عن الإنقاذ صحت صلاته على ما تقدم لأنها مأمور بها بالأمر الترتبي و هو امر محقق فعلاً في حق من لا يمارس فعلاً امتثال الأهم و اما إذا أخذنا بوجهة نظر صاحب الكفاية - رحمه الله - القائل بان الأمرين بالضدين لا يجتمعان و لو على وجه الترتب فمن الصعب تصحيح الصلاة المذكورة لأن صحتها فرع ثبوت امر بها، و لا امر بها و لو على وجه الترتب بناء على وجهة النظر المذكورة. فان قيل: «يكفي في صحتها وفاؤها بالملاك و ان لم يكن هناك امر».. كان الجواب: «ان الكاشف عن الملاك هو الأمر، فحيث امر لا دليل على وجود الملاك».

در مبحث ترتب سه ثمره بیان کردیم . در ثمره سوم گفته شد در باب تزاحم، تقدیم یک تکلیف ملازم با اسقاط تکلیف دیگر نیست، در حالی که در باب تعارض این گونه است و تقدیم یک دلیل به معنای اسقاط دلیل دیگر است. در باب تزاحم، تکلیف مرجوح هم ثابت است؛ اما وجوبش ترتبی است؛ به این معنا که مشروط است به عدم اشتغال مکلف به تکلیف اهم؛ برای نمونه در تکلیف به صلوٰه و انقاد غریق، اگر تکلیف به انقاد را مقدم کنیم، بنابر این که متعارضین باشند، صلّ رأساً ساقط می شود؛ اما اگر این دو را متزاحم بدانیم، صلّ وجوب ترتبی خواهد یافت.

پرسش:

درست است که اصل وجوب نماز را از دلیل صلّ می توان برداشت کرد، اما قید ترتبی بودن از کجا به دست می آید؟ دلیلی که این وجوب را مقید می کند چیست؟ و آیا دلیلی غیر از صلّ در میان است؟

پاسخ:

ترتبی بودن وجوب نماز از همان دلیل صلّ بدست می آید. صلّ نماز را به صورت ترتبی ثابت می کند. صلّ با ملاحظه حکم عقل از ابتدا وجوب را به صورت مطلق جعل نمی کند، بلکه از ابتدا وجوب را مقید به عدم ابتلاء به ضد جعل می کند. پس این گونه نیست که دلیل صلّ وجوب را به طور مطلق جعل کند و سپس دلیلی دیگر آن را قید بزند، بلکه عقل وقتی با خطاب صلّ رو به رو می شود، در حالاتی که تنافی با اهم وجود دارد، وجوب را مرتفع کرده، از فعلیت می اندازد و این به معنای وجوب ترتبی است.

SCO ۱: ۰۹:۵۵

عبادات در باب تزاحم

در جایی که مکلف نا توان از امتثال دو تکلیف متضاد باشد، مرحوم آخوند می گفت که نفس جعل تکلیف دچار محذور عقلی است و این که شارع از مکلف انجام هر دو فعل را بخواهد محال است؛ اما نایینی و شهید صدر این محذور را در ناحیه امتثال می دانستند و اشتغال به یکی را منافای با اشتغال به دیگری برشمردند. نتیجه این اختلاف سقوط مرجوح بنا بر دیدگاه مرحوم آخوند و عدم سقوط آن بنا بر دیدگاه مرحوم نایینی و شهید صدر است که در ضمن ثمره سوم بیان شد.

یکی از نتایج این ثمره در تکالیف عبادی نمود می یابد. برای توضیح بیشتر نخست به یک مقدمه اشاره می کنیم: ویژگی عبادات این است که برای صحت خود نیازمند امر هستند. برای این که یک عبادت، صحیح واقع شود، مکلف باید به قصد تقرب به خداوند آن را انجام دهد. اگر نماز را بدون قصد تقرب انجام دهیم، نماز صحیح نیست؛ تقرب به وسیله اعمالی حاصل می شود که مطلوب خداوند باشد. این مطلوبیت به وسیله امر و نهی هایی که از سوی شارع رسیده است، مشخص می شود، پس برای این که مطلوبیت یک فعل فهمیده شود، باید امری داشته باشد تا با تکیه بر آن بتوان با قصد تقرب عبادت را اتیان کرد.

بر این اساس بنا بر مبنای مرحوم آخوند عبادات دچار مشکل خواهند شد؛ زیرا در صورتی که امر مرجوح عبادی باشد، با توجه به این که رأساً ساقط است، مکلف - هرچند در صورت ترک تکلیف راجح - نمی‌تواند نسبت به انجام عبادت اقدام کند. در مثال صلوٰه و انقاذ غریق، اگر این دو تکلیف متعارض باشند، با تقدیم انقاذ، امر به صلوٰه رأساً مرتفع می‌شود و این به معنای این است که اگر مکلف انقاذ را انجام ندهد، نمی‌تواند به صلوٰه مشغول شود؛ زیرا امری به صلوٰه تعلق نگرفته است که با تکیه بر آن بتوان عبادت را صحیح انجام داد؛ اما بنا بر نظریه ترتب، تقدیم یک تکلیف، برای تکلیف دیگر وجوب ترتبی می‌سازد و این یعنی عدم اسقاط.

این وجوب ترتبی در صورت عدم اشتغال مکلف به تکلیف اهمّ به فعلیت درمی‌آید و این یعنی وجود امر به عبادت. در این حالت مکلف می‌تواند در صورت عدم اشتغال به اهمّ با تکیه بر وجوب ترتبی به عبادت مشغول شود. در مثال صلوٰه و انقاذ غریق، در صورتی که متزاحم فرض شوند، وجوب صلوٰه ترتبی است؛ بدین معنی که در صورت عدم اشتغال به انقاذ، اتیان صلوٰه بر مکلف واجب است، پس در صورت عصیان امر به انقاذ غریق، مکلف می‌تواند صلوٰه را صحیح اتیان کند.

SCO ۲:۲۱:۱۵

حل مشکل عبادات بنابر مبنای آخوند

مرحوم آخوند خراسانی برای حل این مشکل گفته است که برای صحت عبادت کافی است فعل مصلحت داشته باشد؛ زیرا هر آنچه مصلحت دارد مطمئناً مطلوب شارع نیز هست، حتی اگر امری نسبت به آن صادر نشده باشد. برای تقرب کافی است مطلوبیت فعل ثابت شود؛ هرکجا مصلحت باشد، مطلوبیت وجود دارد و نماز مطمئناً در هر زمان و مکانی دارای مصلحت است، پس مطلوب شارع نیز هست و همین برای صحت عبادت کفایت می‌کند.

اشکال

این راه حل درست نیست؛ زیرا هرچند هر کجا مصلحت باشد مطلوبیت هم هست؛ اما ما جز اوامر و نواهی شارع، راهی به عالم ملاکات نداریم. تنها بوسیله امر است که مصلحت فعلی فهمیده می‌شود و بدون وجود امر نمی‌توان فهمید که عبادت در صورت تضاد با واجبی اهمّ، مصلحت دارد یا خیر. این که گفته شود در همه حالات مصلحت دارد تنها یک ادعا است.

SCO ۳: ۲۷:۱۵

۱. وجوب ترتبی، از خود دلیل تکلیف فهمیده می شود؛ به این معنی که با ملاحظه حکم عقل، تکلیف از ابتدا مقید جعل می شود.
۲. برای صحت عبادت نیاز به وجود امر فعلی به آن عبادت داریم.
۳. در باب تزاحم، اگر تکلیف مهم عبادی باشد، با فعلیت یافتن وجوب ترتبی، امکان اتیان عبادت وجود دارد.
۴. با مرجوح بودن دلیل امر عبادی در باب تعارض، امکان اتیان عبادت وجود ندارد؛ زیرا دلیل عبادت رأساً ساقط می گردد.
۵. مصلحت داشتن یک فعل ملازم با مطلوبیت آن نزد شارع و مفسده داشتن آن، ملازم با مبعوضیت نزد شارع است.
۶. تنها راه آگاهی از عالم ملاکات، اوامر و نواهی شارع است.